

دلایل غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) از دیدگاه روایات

<?xml encoding="UTF-8">



مقدمه

روایات زیادی درباره ی غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از وجود مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه ی اطهار (علیهم السلام) وارد شده است. برخی از آن ها، درباره ی وقوع غیبت است، چنان که فرموده اند: «قائم ما را غیبتی است بس طولانی» (1) و گروهی از آن ها، طولانی بودن مدت آن را مطرح کرده اند. (2) نیز در بعضی از آن ها، برای غیبت، حکمت ها و فوایدی مطرح شده است، هر چند فلسفه ی اصلی آن، ظاهراً، بیان نگردیده است، بطوریکه فرموده اند: «ما، ماذون نیستیم علت آن را بیان نماییم». (3) پس معلوم می شود علت حکیمانه ای برای غیبت وجود دارد، چرا که خداوند حکیم، کار عبث و بیهوده انجام نمی دهد، هر چند در روایات به آن تصریح نشده است. و دسته ای نیز شرایط و اوضاع پیش از ظهور را مطرح کرده اند و... یکی از بحث های مهم در موضوع مهدویت، بحث غیبت است. عالمان و فقیهانی مانند ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ طبرسی، مرحوم نیلی، علامه مجلسی و ... تعلیل هایی آورده اند که بعضی از آنها، در خود روایات هست و بعضی از استظهارات خودشان است. که در لابه لای این روایت، به نکاتی مانند کیفیت انتفاع و استفاده ی مردم از آن حضرت در دوران غیبت، اشاره می کنند و جوهی را در مورد تشبیه غیبت حضرت به خورشید پس ابر دارند که ما این بحث را بعد از بررسی علل غیبت، ذکر خواهیم کرد. ما، در این نوشتار، سعی داریم که ابتدا، روایاتی که در ارتباط با سبب غیبت است، بیان کنیم، سپس آن ها را از نظر سندی و دلالی بررسی کرده و در پایان نتیجه بگیریم. بنابراین، بحث را در سه مرحله پی می گیریم.

مرحله ی نخست

اسباب غیبت در روایات

در روایات، به سبب های مختلفی اشاره شده است که می توان آن ها را به هشت دسته، تقسیم کرد:

یکم - اجرای سنن انبیا (علیهم السلام) درباره ی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ دوم - خدا نمی خواهد که امام، در میان قوم ستمگر باشد؛ سوم - تنبه مردم؛ چهارم - امتحان مردم؛ پنجم - خوف و ترس از قتل؛ ششم - تحت بیعت هیچ حاکمی نباشد؛ هفتم - خالی شدن صلب های کافران از مؤمنان؛ هشتم - سر غیبت معلوم نیست و فقط خدا می داند.

یکم - اجرای سنن انبیا (علیهم السلام) درباره ی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

حدیث یکم - «حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ وَ حَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرْقَنْدِيُّ جَمِيعاً، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، قَالَ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ مِثْلَ غَيْبَةِ يَطُولُ أَمْدُهَا». فَقُلْتُ لَهُ: «وَلِمَ ذَاكَ (4) يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟» قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبَى إِلَّا أَنْ تَجْرِيَ فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) فِي غَيْبَاتِهِمْ، وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ - يَا سَدِيرُ - مِنْ إِسْتِيفَاءِ مَدَدِ غَيْبَاتِهِمْ. (5) قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» (6) أَيْ عَلَى سَنَنِ مَنْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ». (7)

حنان بن سدير، از پدرش از امام صادق (عليه السلام) روایت کند که فرمود: «برای قائم ما، غیبتی است که مدت آن به طول می انجامد.» گفتم: «ای فرزند رسول الله آن، برای چیست؟» فرمود: «خداوند عزوجل، می خواهد درباره ی او، سنت های پیامبران (علیهم السلام) را در غیبت هایشان جاری سازد. ای سدير! گریزی از آن نیست که مدت غیبت های آن ها به سر آید. خداوند عزوجل فرمود: همانا، همه ی شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می شوید» ؛ یعنی، سنت های پیشینیان، درباره ی شما هم جاری است».

البته روایات دیگری به این مضمون وارد شده که در ادامه ی مبحث، بدان اشاره می شود.

دوم - خدا نمی خواهد امام در میان قوم ستمگر باشد

حدیث یکم - «العطار، عن ابیه، عن الاشعری، عن احمد بن الحسین بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الانباری، (8) قَالَ: خَرَجَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام): ان الله اذا کره لنا جوار قوم نزعنا من بین اظهرهم». (9)

مروان انباری گوید: از ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) نامه ای رسید که نوشته بود: «همانا، خداوند، اگر ناخوش بدارد و دوست نداشته باشد که ما، در مجاورت و کنار قومی باشیم، ما را از میان آن ها بیرون می برد».

حدیث دوم - «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ (10) قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام): «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحْنًا عَنْ جَوَارِهِمْ». محمد بن فرج گوید: ابوجعفر (امام جواد علیه السلام) به من نوشت: «هنگامی که خداوند تبارک و تعالی، بر خلق اش خشم کند، ما را از میان شان دور می کند». (11)

سوم - تنبیه و تنبه مردم

حدیث - در حدیث محمد بن الفرّج: «خشم خدا، به جهت تنبیه و تنبه مردم است تا قدر شناس باشند».

چهارم - امتحان مردم

حدیث - الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ ، قَالَ: «سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) يَقُولُ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً...» ثُمَّ قَالَ (علیه السلام): «وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ. فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمْلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ، وَ لَمْ يُخْلَفْ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: وَلَدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ خَلْقَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ». (12)

زرارة بن اعین گوید: از امام صادق شنیدم که می فرمود: «همانا برای قائم (پیش از آن که قیام کند) غیبتی است». سپس فرمود: «او، منتظری است که مردم؛ در ولادت اش؛ به شک و تردید می افتند و بعضی می گویند: «زمانی که پدرش (امام حسن عسکری (علیه السلام) رحلت کرد، فرزندی برای او نبود» و بعضی گویند: «دو سال قبل از وفات پدرش؛ متولد شده است» ؛ زیرا، خداوند عزوجل، محققا، امتحان خلق اش را دوست می دارد و در آن هنگام، باطل جویان، شک و تردید می کنند» .

این حدیث و احادیث دیگر (13) وجه غیبت را، امتحان مردم دانسته که مطابق با آیات خداوند و تعلیمات دینی است. بررسی این موضوع را همچنان که در ابتدا اشاره کردیم، به محل خود موکول می کنیم.

پنجم - خوف و ترس از قتل

حدیث یکم - حدثنا محمد بن علی ما جیلویه، رضی الله عنه، عن ابیه، عن ابیه احمد بن ابی عبدالله البرقی، عن محمد بن ابی عمیر، عن ابان و غیره، عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): **لا بد للغلام من غيبة**. فقیل له: ولم یا رسول الله؟ قال: **«یخاف القتل»**. (14)

ابان و دیگران، از امام صادق (علیه السلام) نقل می کنند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «گریزی از غیبت برای غلام و پسر خردسال (اشاره به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیست». عرض کردند: «یا رسول الله! برای چه غیبت می کند؟» فرمود: «می ترسد او را بکشند».

حدیث دوم - ابن عبدوس، عن ابن قتیبه، عن حمدان بن سلیمان، عن محمد بن الحسین، عن ابن محبوب، عن علی بن رثاب، عن زرار، قال: سمعت ابا جعفر (علیه السلام) یقول: **«ان للقائم (15) غيبة قبل ظهوره»**. قلت: «ولم؟» قال: **«یخاف - واو مابیده الی بطنه-»**. قال زرار: «یعنی القتل».

زراره گوید: از ابوجعفر (امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «همانا برای قائم ما (حضرت مهدی علیه السلام) قبل از ظهورش، غیبتی است.» گفتم: «برای چه؟» فرمود: «می ترسد - و با دست به شکم اش اشاره کرد- « زراره گوید: «مقصود، قتل است (می ترسد او را بکشند)».

در کتاب (16) غیبت نعمانی (17) این حدیث، به طریق دیگر، از «زراره» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است و نیز احادیث زیادی (18) در ارتباط با این وجه وجود دارد که ما به جهت ایجاز، از ذکر آن ها صرف نظر کردیم.

و در این مرحله صرفا، به معرفی وجوه مختلف علت غیبت می پردازیم. عالمانی مانند شیخ طوسی، بحث مفصلی در تایید این وجه دارند که در مرحله ی بحث و بررسی های دلالی، به آنها اشاره خواهیم کرد.

ششم - تحت بیعت هیچ حاکمی نباشد

حدیث یکم - الطبرسی عن الكلینی، عن اسحاق بن یعقوب، انه ورد علیه من الناحية المقدسة علی يد محمد بن عثمان: **«وَأَمَّا عَلُّهُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ. (19) إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ...»**. (20)

طبرسی در کتاب احتجاج از ثقة الاسلام کلینی «ره» و ایشان نیز از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که این مطلب از ناحیه مقدس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به واسطه ی علی بن محمد بن عثمان وارد شد: «و اما علت وقوع غیبت، این است که خداوند عزوجل می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار شود، شما را ناراحت می کند.» بر گردن همه ی پدران ام، بیعت سرکشان زمانه بود، اما وقتی که من خروج کنم، بیعت هیچ ظالم سرکشی بر گردن ام نیست.».

حدیث دوم - محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: **«يقوم القائم وليس لاحد في عنقه عهد ولا عقد ولا ببيعة»**. (21)

هشام ابن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل کند که امام فرمود: «قائم، قیام می کند در حالی که پیمان و قرار داد و بیعت هیچ کس در گردن اش نیست». (22)

این وجه، در احادیث زیادی مطرح گردیده است، به طوری که شیخ صدوق در کمال الدین باب چهل چهار (عله الغیبة) یازده حدیث را نقل کرده، که پنج حدیث نخست را (از شماره 1 تا 5) اختصاص به این وجه قرار داده است.

هفتم - خالی شدن صلب های کافران از مؤمنان

حدیث یکم - إِبْنُ مَسْرُورٍ؛ عَنِ ابْنِ عَامِرٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) لَمْ يُقَاتِلْ مُخَالِفِيهِ فِي الْأَوَّلِ؟» قَالَ: «لَايَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا)» (23) قَالَ: قُلْتُ: «وَمَا يَعْزِي بِتَزَايُلِهِمْ؟» قَالَ: «وَدَائِعُ الْمُؤْمِنُونَ [وَدَائِعُ مُؤْمِنِينَ] فِي أَصْلَابِ قَوْمٍ كَافِرِينَ فَكَذَلِكَ الْقَائِمُ (عليه السلام)، لَنْ يَظْهَرَ أَبَدًا حَتَّى تَخْرُجَ وَدَائِعُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا خَرَجَتْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ ظَهَرَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَلَالُهُ فَقَتَلَهُمْ». (24)

ابن ابی عمیر، از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که از اباعبدالله (امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: «چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ابتدای امر، با مخالفان خود کارزار و جنگ نکرده؟» فرمود: «به جهت آیه ای که در کتاب خداوند عزوجل بوده: «اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از هم جدا می شدند، همانا کافران را عذاب دردناکی می کردیم.» گوید: گفتیم: «مقصود از «تزایلهم (جدا شدن) چیست؟» فرمود: «مقصود نطفه های مؤمنانی است که در صلب های کافران به ودیعت گذاشته شده اند. همین طور قائم هم مادامی که ودایع خداوند عزوجل آشکار نشده، ظهور نخواهد کرد. پس وقتی مؤمنان از صلب های کافران، آشکار شدند، او نیز ظهور می کند و بر دشمنان خداوند عزوجل غلبه یافته و آنان را می کشد.»

شیخ صدوق، در کتاب علل الشرایع (25) این روایت را به سند دیگر از ابراهیم کرخی، از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است.

هشتم - سر غیبت معلوم نیست و فقط خدا می داند

حدیث - ابن عبدوس، عن ابن قتيبة، عن حمدان بن سليمان، عن احمد بن عبد الله بن جعفر المدائني، و عن عبد الله بن الفضل الهاشمي، قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ (عليهم السلام) يَقُولُ: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بَدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ». قُلْتُ لَهُ: «وَلِمَ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟» قَالَ: «الْأَمْرُ لَا يُؤَدَّنُ لِي فِي كَشْفِهِ لَكُمْ». قُلْتُ: «فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟» قَالَ: «وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ - وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ. إِنَّ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ لِمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ (عليه السلام) مِنْ

خَرَقَ السَّفِيْنَةَ، وَ قَتَلَ الْعُلَامَ وَ إِقَامَةَ الْجِدَارِ لِمُوسَى (عليه السلام) إِلَى وَقْتِ إِفْتِرَاقِهِمَا. يَا ابْنَ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنَ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ، صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَفْعَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ، وَ إِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ.» (26)

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق جعفر بن محمد (علیهم السلام) شنیدم که می فرمود: «همانا صاحب این امر را غیبتی است که ناچار از آن است. و هر باطل جویی، در آن، به شک می افتد.»

گفتم: «فدایت شوم! برای چه؟» فرمود: «به جهت امری که به ما اجازه نداده اند آن را بر شما آشکار سازیم.»

عرض کردم: «چه حکمتی در غیبت او است؟» فرمود: «حکمت غیبت او، همان حکمتی است که در غیبت حجت های الهی پیش از او بوده است. وجه حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار گردد، همچنان که وجه حکمت کارهای حضرت خضر (علیه السلام) - از شکستن کشتی و کشتن پسر بچه و به پا داشتن دیوار بر موسی (علیه السلام) روشن نبود تا آن که وقت جدایی فرا رسید. ای پسر فضل! این، امری از امور الهی و سری از اسرار خدا و غیبی از غیب های پروردگار است و چون دانستیم که خداوند، عزوجل، حکیم است، تصدیق می کنیم که تمام کارهای او حکیمانه است هر چند وجه و علت آن برای ما آشکار نباشد.»

ما، تا این جا، سعی کردیم نمونه ای از روایاتی را که در باره ی اسباب غیبت بودند، دسته بندی و معرفی کنیم. و این که این علت ها را به عنوان علت، می پذیریم یا نه، و یا این که در صورت پذیرفتن، آیا هر کدام از این ها، علت تام هستند و یا ناقص، یعنی وجودشان برای وجود معلول، لازم و کافی است و وجود معلول، به چیز دیگری به غیر از آن، توقف ندارد، یا این که بودن و وجودشان برای وجود معلول، لازم است، اما کافی نیست، و یا اینکه هیچکدام به عنوان علت نبود، ان شاء الله، در جای خودش بحث خواهیم کرد.

مرحله ی دوم - بررسی سندی و دلالی روایات

در این مرحله، چهار محور مورد نظر است: محور یکم - نخستین مدرک و کتابی که روایت را نقل کرده است؛ محور دوم - بررسی سندی حدیث؛ محور سوم - شواهدی از روایات دیگر بر صدق روایت مورد نظر در صورتی که از لحاظ سند، کم بیاوریم؛ یعنی، اگر روایت، مشکل سندی داشته باشد، آن را کنار نمی گذاریم، بلکه برای جبران ضعف سندش، شواهد صدق و مؤیدات دیگری را از روایات ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) ذکر می کنیم؛ محور چهارم - بررسی دلالی روایت.

بررسی نخستین روایت اجرای سنن انبیاء (علیهم السلام) درباره ی حضرت مهدی (علیه السلام)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمَدُهَا.» (27)

فَقُلْتُ: «وَلَمْ دَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟» قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبَى إِلَّا أَنْ يُجْرِيَ فِيهِ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام)

محور یکم:

نخستین مدرک و کتابی که این حدیث را نقل کرده، کتاب کمال الدین و نیز کتاب علل الشرایع است. مؤلف هر دو، شیخ جلیل القدر، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، مشهور به شیخ صدوق «ره» (متوفی 381 هجری قمری) است. هر کس که این روایت را نقل کرده، یا از علل بوده و یا از کمال و یا این که طریق اش به این ها منتهی می شود.

مختصر تفاوتی که میان سند حدیث مذکور در کتاب های علل الشرایع و کمال الدین مشاهده می شود، به این قرار است:

در سند کمال الدین بعد از «العلوی»، «السمرقندی» اضافه کرده، و «جعفر بن محمد بن مسعود» را بدل از «جعفر بن مسعود» در آورده است.

این که از دو نفر جعفر بن مسعود وحید بن محمد نقل می کند، به جهت تاکید مطلب و تعدد طریق است تا اگر یکی از راویان، مشکل توثیق داشته باشد، دیگری، آن مشکل را نداشته باشد و در نتیجه، در توثیق سند، خللی وارد نشود.

محور دوم - بررسی سند

1- المظفر بن جعفر العلوی - مظفر، یکی از مشایخ مرحوم شیخ صدوق است. مرحوم آقای خویی (28) و مرحوم تستری (29) در مورد ایشان، ساکت اند. و فقط به ذکر اسم ایشان کفایت می کنند، ولی مرحوم مامقانی، در مورد ایشان نظر می دهد و می فرماید: «در این که ایشان، شیعه است. شک و شبهه ای نیست و نیز او شیخ اجازه ی مرحوم شیخ صدوق است. و این امر، ما را از توثیق ایشان، بی نیاز می سازد و لذا حکم ثقه را دارد.» (30)

بنابراین، مرحوم مامقانی، ابتدا، با بیان شیعه بودن راوی (مظفر)، می خواهد حسن بودن ایشان را ثابت کند و سپس مبنای خودش را در وثاقت راوی بیان می کند و آن، این که راوی، شیخ اجازه ی صدوق «ره» است و شیخ اجازه بودن را دلیل بر وثاقت می دانند.

با این بیان، اگر مبنای مرحوم مامقانی را بپذیریم، این روای (مظفر)، ثقه است و حدیث، به سبب ایشان، مشکل سندی ندارد.

2- جعفر بن مسعود - در سند کتاب علل الشرایع، این اسم بیان شده است. در کتاب های رجالی، اسمی از

ایشان به میان نیامده است. اگر چنین باشد، سند، مشکل پیدا می کند، لکن در سند کتاب کمال الدین بعد از «جعفر»، «بن محمد» است. و مرحوم شیخ طوسی می فرماید: این شخص، فاضل است. (جعفر بن محمد بن مسعود) در وجیزه (31) و بلغه گفته اند: «ایشان، ممدوح است».

مرحوم مامقانی، با مشاهده ی سه مطلب فوق الذکر، اظهار نظر می کند و می فرماید: «این شخص، از حسان است و روایت اش، روایت حسن است.» (32)

مرحوم خویی، «جعفر بن محمد بن مسعود» را به «جعفر بن معروف» بر می گرداند. (33) اگر چنین باشد، باید ببینیم آن شخص وثاقت دارد یا نه.

تا این جا، تقریباً بنابر بعضی از مبانی (علی المبنی) مشکل سندی نداریم ولی اگر نتوانستیم وثاقت و عدالت جعفر بن محمد بن مسعود را ثابت کنیم، در طریق حدیث، شخص دیگری به نام «حیدر بن محمد السمرقندی» نیز وجود دارد که در عرض ایشان است و حدیث، از این دو نفر نقل شده است. و به اصطلاح دو طریق دارد. 3- حیدر بن محمد السمرقندی - مرحوم شیخ طوسی می فرماید: «این شخص، ثقه و جلیل القدر و فاضل است.» شیخ طوسی، اسم ایشان را در دو جا ذکر می کند: یکی، در کتاب فهرست اش که می گوید: «فاضل و جلیل القدر است» (34) و دیگری در کتاب رجال اش که می فرماید: «عالم و جلیل القدر است» (35) علامه، در کتاب خلاصة الاقوال (36) در قسم اول می گوید: «عالم و جلیل القدر و ثقه است.»

مرحوم مامقانی، فرمایش این دو را جمع می کند و می گوید: «این شخص، ثقه است.» (37)

آقای خویی، با احتیاط حرکت می کند و می فرماید: «در حسن بودن و جلالت این شخص، اشکالی نیست و در این مورد، فرمایش شیخ طوسی که فرمودند: «ایشان، فاضل و جلیل القدر» یا ایشان، عالم فاضل است، کفایت می کند و حسن حال اش را به دست می آوریم، اما نمی توانیم با این فرمایش، وثاقت اش را ثابت کنیم. از طرفی هم پیش از علامه و ابن داود، کسی را نیافتیم که ایشان را ثقه بداند و شاید این دو برداشتی اشتباه از فرمایش شیخ طوسی کرده اند، که فرموده بود «جلیل القدر است». او، سپس می فرماید: «این نیز بعید نیست.» (38)

4- محمد بن مسعود (ابوالنضر) (39) - ایشان، صاحب تفسیر عیاشی است. ایشان، در ابتدای امر از علمای اهل سنت بود، ولی شیعه شد و خدمات زیادی به مذهب شیعه کرد. نجاشی گوید: «ایشان، ثقه، راستگو، و عین یعنی شخصیتی از شخصیت های این طایفه است. ابتدا، مذهب عامی داشت و سنی بود و از احادیث عامه زیاد شنیده بود، آن گاه مستبصر شد و مذهب شیعه را پذیرفت.» (40)

مرحوم شیخ طوسی می فرماید: «ایشان، جلیل القدر بود و روایات و اخبار زیادی را می دانست و بصیرت و آشنایی خوب و وسیعی نسبت به آن ها داشت و صحیح را از سقیم می شناخت و اطلاعات کافی نسبت به روایات داشت.» (41)

نیز مرحوم شیخ طوسی در رجال اش می فرماید: «ایشان، از نظر علم و فضل، ادب، فهم، هوشیاری، بیش ترین بهره را نسبت به اهل زمان خود در مشرق (اطراف خراسان) داشت.» (42)

مرحوم آقای خویی می فرماید: «طریق شیخ صدوق به المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی العمری قدس سره، عن جعفر بن محمد بن مسعود، عن ابیه ابی النضر، عن محمد بن مسعود العیاشی، حنان بن سدیر است. (این طریق) مانند طریق شیخ طوسی، ضعیف است.» (43)

عرض متواضعانه ی ما به مرحوم خویی رحمه الله، این است که اگر پذیرفتیم این طریق شیخ به سدیر ضعیف است، به جهت جعفر بن محمد است، لکن شیخ صدوق، طریق دیگری به غیر از ایشان دارد که در آن، حیدر بن

محمد السمرقندی است و شما، جلالت ایشان را پذیرفته اید و دیگران نیز مانند شیخ طوسی و علامه حلی، ایشان را توثیق کرده اند. پس تا این جا، مشکل سندی نداریم.

5- جبریل بن احمد الفاریابی - شیخ طوسی، در مورد ایشان می فرماید: «ایشان، مقیم «کش» بود و روایات زیادی را از علمای عراق و قم و خراسان نقل کرده است.» (44)

مرحوم مامقانی، از وجیزه ی علامه مجلسی و بلغة {المحدثین سلیمان بن عبدالله ماخوزی} نقل می کند که ایشان، ممدوح است و نیز می گوید، آقا وحید بهبهانی، در تعلیقه اش می فرماید: «دایی من (علامه مجلسی) ایشان را ممدوح دانسته است. ظاهراً، منشا آن، فرمایش شیخ طوسی است که می گوید: «ایشان، کثیر الروایة و معتمد کشی بوده است» به طوری که هر جا دست خط و نوشته ی این شخص را می دید، اعتماد و بلافاصله آن را نقل می کرد.»

بنابراین، کثیرالروایه بودن جبریل بن احمد و اعتماد کشی به دست خط ایشان، اشعار بر جلالت اش دارد، بلکه وثاقت اش را می رساند.

مرحوم مامقانی، از حواشی مجمع الرجال قهپائی - که خود مصنف، آن حاشیه ها را مرقوم کرده است - نقل می کند که ایشان می گوید: «از این که کشی، اسم ایشان را برده اند و از ایشان نقل کرده اند، اعتبار ایشان و اعتماد بر وی و بر دست خط و نوشته اش، ظاهر و هویدا می شود.»

مرحوم مامقانی، بعد از نقل فرمایش علما، نظر نهایی خود را چنین بیان می دارد: «سخنان علما، به جا و مناسب است و روایات جبریل بن احمد را اگر جزء روایات موثق ندانیم، حداقل، جزء روایات حسان است.» (45)

مرحوم آقای خویی می فرماید: «کشی، روایات زیادی از ایشان نقل می کند، به طوری که هر جا دست خط او را می یافت و می دید، فوراً، اعتماد و نقل می کرد، لکن همان طوری که می دانید و بارها اشاره شده است، اعتماد قدما بر شخص، نه لالت بر وثاقت اش دارد و نه دلالت بر حسن اش؛ به جهت این که آنان، احتمالاً، بنا را بر اصالۃ العدالة می گذاشتند و اعتماد به آن شخص می کردند.» (46)

مرحوم تستری - که شخص نقادی است و به سختی، یک راوی را می پذیرد - در این مورد چنین اظهار نظر می کند: «تحقیق، این است که ایشان، شیخ عیاشی است و کشی نیز از او و یا از دست خط اش نقل کرده است...» (47)

ایشان، در تحقیق خود، دو مطلب را متذکر می شود که در واقع، اشاره به مبنا است:

1- شیخ عیاشی بودن؛ 2- اعتماد کشی بر وی.

این که آیا شیخوخیت، وثاقت می آورد یا اماره بر توثیق است، و نیز اعتماد کشی، کفایت می کند یا نه، بحث های مفصلی را می طلبد که در محل خودش باید بحث شود، ولی انصافاً، حسن ایشان، محرز است و مشکلی از این نظر ندارد.

6- موسی بن جعفر البغدادی - مرحوم مامقانی که سعه ی مشرب دارد، در مورد این شخص، با تامل حرکت می کند و می فرماید: «بر حسب ظاهر، ایشان، امامی مذهب و شیعه است، اما حال ایشان، مجهول بوده و نمی دانیم چه گونه آدمی بوده است، مگر این که متحد باشد با آقایی به نام ابن وهب بغدادی.»

او، در مورد این شخص می فرماید: «ظاهراً، شیعه ی امامی است، لکن مجهول الحال است.»

مرحوم مامقانی می فرماید: «ما، ابن وهب را از مجهولیت بیرون می آوریم، به این نحو که ابن داوود، ایشان را در باب معتمدین قرار داده است و لااقل، جزء حسان است، و امکان دارد ابن وهب، همان موسی بن جعفر بغدادی

باشد. در چنین صورتی، ایشان، جزء مستثنیات محمد بن احمد بن یحیی در کتاب نوادر الحکمة نیست؛ یعنی، هر کسی را که در کتاب مذکور استثنا کرده، ضعیف بوده و بر عکس، هر کس را استثنا نکرده، ضعیف شمرده نمی شود.

لذا در کتاب الذخیره، پس از نقل روایت، فرموده، در طریق اش، موسی بن جعفر بغدادی است که ایشان موثق نیست، لکن جزء مستثنیات نوادر الحکمة هم نیست. چه بسا، این گونه بیان، اشعار بر حسن حال وی دارد. . از طرفی دیگر، مرحوم مامقانی می فرماید: مرحوم وحید بهبهانی می گوید: «محمد بن احمد بن یحیی (صاحب نوادرالحکمة) ایشان را استثنا نکرده و از وی روایت کرده است و این عدم استثنا، و ذکر روایت از ایشان، دلالت بر عدالت اش دارد...» (48)

بنابراین، «ابن وهب» جزء معتمدین ابن داوود بوده و از طرف دیگر، در صورت مطابقت اش با موسی بن جعفر بغدادی، جزء مستثنیات نوادر الحکمة نیست و اگر چه وثاقت او مشکل باشد، با این وجود، قدر متیقن، این است که جزء حسان است.

7- حسن بن محمد بن سماعة - الصیرفی - علامه و شیخ طوسی، ایشان را چنین معرفی می کنند: «الحسن بن محمد بن سماعة، ابومحمد الکندی الصیرفی الکوفی، واقفی مذهب است، اما تصانیف خوبی دارد و فقه و دانش پاکی دارد (یعنی، انحراف سلیقه ندارد) و حسن انتقاد (یعنی در نقد یا انتخاب حدیث مهارت) دارد و احادیث زیادی را می دانست.»

نجاشی و علامه، در مورد ایشان می فرمایند: «ایشان، فقیه و ثقه است.» (49) مرحوم آقای خویی می فرماید: «ایشان، از شیوخ واقفه و کثیرالحدیث بود. فقیه و ثقه است.» (50)

بنابراین، این فرد، مشکل مذهب و انحراف عقیده دارد، اما مشکل وثاقت ندارد.

8- حنان بن سدیر - مرحوم مامقانی می فرماید: «در مورد ایشان، سه قول وجود دارد: 1- ثقه است. این،

فرمایش صریح شیخ طوسی در فهرست اش است و مؤیداتی هم برای آن می آورد:

الف) ابن محبوب و دیگران از اصحاب اجماع، از ایشان روایت نقل کردند.

ب) کثیرالروایة است.

ج) روایات اش راست و استوار است.

د) روایات اش مقبول است.

این ها هم که نباشد، فرمایش خود شیخ که می گوید، «ثقه است»، کافی است.

2- موثق است. این، نظر وجیزه، بلغه، حاوی است.

3- ضعیف است؛ چون، کیسانی مذهب است. (51) این، تصریح مامقانی است.

البته، اولاً، ایشان، واقفی مذهب بوده و نه کیسانی و ثانیاً، انحراف عقیده، منافات با وثاقت ندارد و کم نیستند افرادی مانند غیاث بن ابراهیم و حفص بن غیاث و سکونی و ده ها نفر از روات عامی مذهب که حدیث شان نقل و به آن اعتماد می شود.

مرحوم خویی می فرماید: «طریق صدوق به حنان بن سدیر، صحیح است.» و سه طریق را نقل می کند و سپس

می گوید: «هر سه طریق، صحیح است.» (52)

9- سدیر بن حکیم بن صهیب الصیرفی - سدیر، از اصحاب امام سجاد (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) بود. مجموع روایاتی که از ایشان نقل شده، بیست و یک روایت است. از جمله ی آن

ها، روایتی است که در ثواب پیاده و یا سواره رفتن به زیارت قبر اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است. ابن شهر آشوب، (53) ایشان را جزء خواص اصحاب امام جعفر صادق (علیه السلام) معرفی می کند. حال، این که «آیا این جزء خواص بودن، کفایت می کند یا نه؟»، حث خودش را دارد، ولی پاسخ این است که کفایت نمی کنند.

در شان ایشان، دو طایفه روایات وارد شده است: یک طایفه، او را مدح، و طایفه دیگر، او را ذم می کند.

1- روایت حسین بن علوان از امام صادق (علیه السلام)

انه قال - و عنده سديرٌ - : «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّه بِالْبَلَاءِ غَتًّا، وَ إِنَّا وَ إِنَّاكُمْ - يَا سَدِيرُ - لَنُصْبِحُ بِهِ وَ نُمْسِي.» می گوید: «در خدمت امام صادق (علیه السلام) برویم و سدير هم آن جا بود. امام فرمود: «همانا، خدا، موقعی که بنده ای را دوست بدارد، او را در مصیبت و بلا فرو می برد. و ای سدير! ما و شما، شب و روزمان را این چنین سپری می کنیم.»

در این روایت، ابتدا کبرایی (هنگامی که خدا بنده ای را دوست بدارد، بلا را به او می دهد) آمده، سپس بر سدير تطبیق داده شده است. پس این روایت، مدح سدير است.

آقای خویی می فرماید: «خود این روایت، مشکل سندی دارد، به جهت این که در طریق اش احمد بن عبید است که توثیق نشده است.»

2- روایت زید شحام از امام صادق (علیه السلام)

«إِنِّي لَأَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ وَ كَفِّي فِي كَفِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام).» فَقَالَ : وَ دُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَّيْهِ، فَقَالَ: «يَا شَحَامُ مَا رَأَيْتُ مَا صَنَعَ رَبِّي إِلَيَّ؟» ثُمَّ بَكَى وَ دَعَا، ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا شَحَامُ! إِنِّي طَلَبْتُ إِلَى إِلَهِي فِي سَدِيرٍ وَ عَبْدٍ أَلَسَّامِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ - وَ كَانَا فِي السَّجْنِ - فَوَهَبَهُمَا لِي وَ خَلَّى سَبِيلَهُمَا.»

زید شحام گوید: مشغول طواف بودم، در حالی که دست ام در دست امام صادق (علیه السلام) بود. و اشک امام (علیه السلام)، بر گونه هایش جاری بود. امام فرمود: «ای شحام! ندیدی خدا چه عنایاتی به ما دارد؟». آن گاه گریه کرد و دعا کرده باز فرمود: «ای شحام! من، از خداوند عزوجل، آزادی «سدير» و «عبدالسلام» را خواستم و این که خداوند، آن دو را به من ببخشد. و خدا بخشید و آزادشان کرد.»

بنابراین، این روایت، سدير را مدح می کند. علامه، این روایت را معتبر می داند؛ یعنی؛ از نظر او، این روایت، مشکل سندی ندارد، ولی آقای خویی، این روایت را تضعیف می کند و می گوید: «این روایت، مشکل سندی دارد، به جهت این که در طریق اش، علی بن محمد قتیبی است و این شخص، هر چند که از مشایخ کشی است، اما توثیقی ندارد.»

اشکال دوم ایشان، این است که بر فرض این که ما از مشکل سند چشم پوشی کنیم، باز این حدیث، هیچ دلالتی

بر وثاقت و یا حسن «سدیر» ندارد، بلکه در نهایت، این را می‌رساند که امام (علیه السلام)، ایشان را (سدیر و عبدالسلام) دوست می‌داشت و با آنان مهربان بود، و امام (علیه السلام)، به همه ی شیعیان و موالیان اش، مهربان بودند. بنابراین، این روایت، دلالت بر وثاقت و حسن آنان ندارد.

پذیرش فرمایش آقای خویی، مشکل است؛ زیرا، در روایت، «کان یحبه» است و دوست داشتن، غیر از مهربانی است. کسی که در طرف مقابل امام باشد (و تابع امام نباشد) امام، به ایشان، به این نحو خاص، عنایت نخواهد داشت. بنابراین، هر چند وثاقت اش را نتوانیم به دست آوریم، ولی دلالت این روایت بر حسن سدیر را می‌توان ثابت کرد.

و علامه حلی می‌فرماید: «این حدیث دلالت بر علو مرتبه آن دو نفر - سدیر و عبدالسلام - دارد.» (54) مرحوم خویی، یک مبنايي دارند که ظاهراً، امام خمینی قدس سره نیز همین مبنا را داشتند و آن این که روایتی که مدح گوید، و ناقل آن، خود ممدوح باشد، در این صورت، دور لازم می‌آید؛ چون، قبول این روایت، متوقف بر قبول خود راوی است و ثقه بودن اش، متوقف بر همین روایتی است که خود نقل می‌کند. امام راحل نیز می‌فرماید، این سنخ روایات، که ناقل اش خودش باشد، موجب سوءظن به او می‌شود (55) و نه مدح!

اگر از مشکل سندی این دو روایت، چشم‌پوشی کنیم، روایت نخست و دوم، هیچ مشکل دلالتی ندارد.

روایات ذم سدیر

1- روایت محمد بن عذافر از امام صادق (علیه السلام): - ذکر عنده (علیه السلام) سدیر فقال: «سدیر عصیده بکل لون.»

در محضر حضرت، صحبت از «سدیر» شد. امام فرمود: «سدیر، عصیده به هر رنگی است.» طریحی، در توضیح این مطلب می‌گوید: «عصیده به هر رنگی، یعنی با همه نشست و برخاست می‌کند.» آقای خویی، می‌فرماید، اولاً، این روایت، مشکل سندی دارد؛ چون، در سندش، علی بن محمد است که توثیق ندارد. و این روایت، دلالت بر ذم ندارد؛ چون، محتمل است که مراد امام از این جمله، این باشد که حقیقت سدیر و واقع او، هرگز تغییر نمی‌کند، هر چند به هر رنگی درآید؛ یعنی، حقیقت او، ثابت است و او، همانند عصیده است که حقیقت او ثابت است، هر چند رنگ او تغییر می‌کند.

2- معلی بن خنيس (56) گوید: نامه‌های «عبدالسلام» و «سدیر» و دیگران را (از عراق) به خدمت امام صادق (علیه السلام) بردم. این، در زمانی که سیاه‌جامگان (57) قیام کرده بودند و در میان آنان، علویان فریب خورده‌ای، مانند عیسی بن موسی وجود داشت که شیطان او را تحریک کرد و نخستین کسی شد که لباس عباسیان و اهلیت بر تن کرد. و این‌ها، زمینه ساز حکومت بنی عباس شدند، (58) ولی هنوز خلفای عباسی، به حکومت نرسیده بودند. در چنین شرایطی، نوشته بودند: «ما، امید داشتیم که کار به دست شما بیفتد. نظرتان چیست؟» موقعی که امام، از مضمون نامه مطلع گشت، بلافاصله، نامه‌ها را بر زمین کوبید و فرمود: «أَفَّ أَفَّ! مَا أَنَا لَهُوْلَاءِ بِإِمَامٍ! أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يُقْتَلُ السُّفْيَانِيُّ!» (59)

گفته اند، این روایت، دلالت بر ذم «سدیر» دارد؛ زیرا، امام (علیه السلام) فرمودند: «من، امام اینان نیستم.» مرحوم آقای خویی گوید: «اولا، این روایت، از نظر سند، ضعیف است، به جهت صباح بن سیابه، و ثانيا، از نظر دلالت، هیچ گونه دلالتی بر قدح و ذم سدیر ندارد؛ زیرا، این ها آرزو داشتند که خلافت به امام صادق (علیه السلام) منتهی شود، اما جهل به واقعیت داشتند که این امر به کسی منتهی می شود که سفیانی را می کشد (یعنی امام زمان علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) با بیان اش، آنان را به واقعیت آگاه ساخت و به آنان مطلب را فهمانید.» (60)

3- سدیر گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «یا سَدِیر! یا سَدِیرُ اِلْزَمِ بَیْتَكَ وَکُنْ جَلِساَ مِنْ اَخْلَاسِهِ وَاسْکُنْ مَا سَکَنَ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ فَاِذَا بَلَغَکَ اَنَّ السُّفِیَانِیَّ قَدْ حَزَجَ فَارْجُلِ اِلَیْنَا وَلَوْ عَلٰی رِجْلِکَ». (61)

«ای سدیر! در خانه ات بنشین و زیراندازی از زیراندازهایش باش و همان جا بنشین و تکان نخور. و هر وقت خروج سفیانی را به تو رساندند و دیدی سفیانی خروج کرد، پس پیاده هم که شده، خود را به ما برسان.» (62)

البته، گاهی از اوقات، دستورهایی از سوی ائمه ی طاهرین (علیهم السلام) به اشخاص صادر می شد که مناسب با ظرفیت همان شخص بود. از جمله ی آن ها، حدیث مذکور در مورد سدیر است که امام (علیه السلام) دستور به خانه نشینی و عدم دخالت در امور جاری می دهد، ولی در مقابل، نوجوانی مانند هشام بن حکم است که امام صادق (علیه السلام) دستور به بحث با مرد شامی می دهد و هشام را در بحث کردن تحسین می کند. (63)

ابو خالد کابلی گوید، به کنار قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رفتم و دیدم ابوجعفر مؤمن الطاق، کنار قبر شریف نشسته و در حالی که دگمه هایش را باز کرده و سینه سپر کرده، سرگرم بحث و گفت و گو با علما است، به طوری که یکی می گویند و ایشان، چندین جواب می دهد. دیدم، خیلی مشکل شده است. لذا رفتم سر به گوش او کرده و گفتم: «مگر آقا نگفت بحث نکن؟» گفت: «آقا به تو امر کرد که به من ابلاغ کنی؟» عرض کردم: «نه؛ به من فرمود.» پس جواب داد که «تو بحث نکن!»

ابو خالد گوید، پیش امام برگشته و مطلب را برای ایشان نقل کردم. آقا خندید و فرمود: «او، با تو فرق می کند.» ؛ یعنی، او، یک نوع مسئولیت دارد و تو به گونه ی دیگر مسئولیت داری. (64)

آقای خویی می گوید: «آن چه که از روایات ما مدح و ذم در مورد سدیر گفته شد، با هیچ کدام شان نمی توان بر خوبی و یا بدی سدیر استدلال کرد.»

با این وجود، آقای خویی نظر خودش را چنین بیان می دارد: «اولا، سدیر بن حکیم، ثقه است، به جهت این که جعفر بن محمد بن قولویه و نیز علی بن ابراهیم - در تفسیرش - به وثاقت ایشان شهادت داده اند. (65)

ثانیا این توثیق، هیچ گونه تعارضی با روایت علامه از قول سید علی بن احمد عقیقی که گفته: «سدیر بن صیرفی، مخلط است» ندارد، و چون وثاقت عقیقی ثابت نشده است و از طرفی، خود تخلیط، یعنی، هم روایات معروف و هم روایات منکر را نقل کردن، منافاتی با وثاقت راوی ندارد.»

ایشان، در پایان می فرماید: «طریق شیخ صدوق به سدیر، صحیح است و مشکل سندی هم ندارد.» (66)

محور سوم - شواهد و مؤیدات

با بررسی سند روایت مورد نظر، تقریباً، مشکل سندی حل شد و از طرفی با قطع نظر از سند آن، روایات زیادی از ائمه ی طاهرين (عليهم السلام) وارد شده که مضمون شان با مضمون این روایت، مطابقت دارد. و متن روایت مذکور را تایید و تقویت می کند. یک سری از آن ها، از خود امام صادق (علیه السلام) است و یک سری از امام زین العابدین (علیه السلام) و از امام باقر (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) است. ما، در این جا به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

شواهدی از روایات امام صادق (علیه السلام)

روایت یکم - عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: «إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ (عليه السلام) بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِمَّا أَهَلَ النَّبِيَّتِ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ» قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَمَنِ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلُ النَّبِيَّتِ؟» فَقَالَ: «يَا أَبَا بَصِيرٍ! هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْأِمَاءِ، يَغِيبُ غَيْبَةً يَزْتَابُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا...» (67)

ابوبصیر گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «همانا سنت های انبیا با غیبت هایی که بر آنان واقع شده است، همه، در باره ی قائم ما اهل بیت، طابق النعل بالنعل و موبه مو، پدیدار می گردد.»
روایت دوم - «...عن زید الشحام، عن ابی عبدالله (علیه السلام)، قَالَ : «إِنَّ صَالِحاً (عليه السلام) غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا وَ كَانَ يَوْمَ غَابَ عَنْهُمْ كَهْلًا ... فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ بِصُورَتِهِ... وانما مثل القائم (عجل الله تعالى فرجه الشريف) مثل صالح.» (68)

زید شحام از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «صالح، زمانی از میان قوم خود غیبت کرد در حالی که مردی کامل بود... و موقعی که به پیش قوم اش برگشت، او را نشناختند... و همانا مثل قائم (عجل الله تعالى فرجه الشريف) مثل صالح است.»

روایت سوم - عن عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: سمعته يقول: «في القائم (عجل الله تعالى فرجه الشريف) سنة من موسى بن عمران (عليه السلام)». قال: خفاء مولده و غيبته عن قومه. «فقلت: «وكم غاب موسى عن اهله و قومه؟» فقال: «ثمانى و عشرين سنة.» (69)

عبدالله بن سنان، از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: «در قائم، سنتی از موسی بن عمران است.» گفتم: «سنت او از موسی بن عمران چیست؟» فرمود: «پنهانی ولادت اش و غیبت از قوم اش.» گفتم: «موسی از قوم و اهل اش چه قدر غایب بود؟» فرمود: «بیست و هشت سال.»

روایت چهارم - عن ابی بصیر، قال: قال ابو عبدالله (علیه السلام): «إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَنَ سُنَنًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام): سُنَّةُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ سُنَّةُ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةُ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةُ مِنْ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله). فَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى، وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالَسِّرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ، وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُحَمَّدٍ (صلی

الله عليه و آله) فَيَهْتَدِي بِهَذَاهُ وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ.» (70)

ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل کند که فرمود: «همانا در باره ی صاحب این امر، سنت هایی از سنت های انبیا است: سنتی از موسی بن عمران، و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد (صلی الله علیه و آله). اما سنت او از موسی بن عمران، آن است که او نیز خائف و مراقب و منتظر است و اما سنت او از عیسی، آن است که در حق او نیز همان می گویند که درباره ی عیسی گفتند، اما سنت او از یوسف، مستور بودن است. خداوند، میان او و خلق، حجابی قرار می دهد، او را می بینند، اما نمی شناسند. اما سنت او از محمد (صلی الله علیه و آله) آن است که به هدایت او مهتدی می شود و به سیره ی او حرکت می کند.»

شواهدی از روایات امام زین العابدین (علیه السلام)

روایت - عن سعید بن جبیر، قَالَ : سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) يَقُولُ: «فِي الْقَائِمِ مَنَّا سُنَنٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: سُنَّةٌ مِنْ أَبِيْنَا آدَمَ (عليه السلام) وَ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ سُنَّةٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ أَيُّوبَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله). فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَ نُوحٍ فَطُولُ الْعُمُرِ، وَ أَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخَفَاءُ الْوَلَادَةِ وَ إِعْتَزَالُ النَّاسِ، وَ أَمَّا مِنْ مُوسَى، فَالْخَوْفُ وَ الْعِيبَةُ، وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ، وَ أَمَّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرْجُ بَعْدَ الْبَلَوَى، وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ.» (71)

سعید بن جبیر گوید: از سید العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «در قائم ما، سنت هایی از انبیا (علیهم السلام) وجود دارد: سنتی از پدرمان آدم (علیه السلام) و سنتی از نوح و سنتی از ابراهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از محمد (صلی الله علیه و آله). از آدم و نوح، طول عمر، و از ابراهیم، پنهانی ولادت و کناره گیری از مردم، از موسی، ترس و غیبت، از عیسی، اختلاف مردم درباره ی او، و از ایوب، فرج بعد از گرفتاری، و از محمد، خروج و قیام با شمشیر.»

شواهدی از روایات امام باقر (علیه السلام)

روایت - «... عن ابی بصیر قَالَ : سمعت ابا جعفر الباقر (عليه السلام) يَقُولُ: «فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنِ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ: سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله).» فَقُلْتُ: «مَا سُنَّةُ مُوسَى؟» قَالَ: «خَائِفٌ يَتَرَقَّبُ.» قُلْتُ: «وَ مَا سُنَّةُ عِيسَى؟» فَقَالَ: «يُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى.» قُلْتُ: «فَمَا سُنَّةُ يُوسُفَ؟» قَالَ: «السَّجُنُ وَ الْعِيبَةُ.» قُلْتُ: «وَ مَا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله)؟» قَالَ: «قَالَ إِذَا قَامَ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولٍ (صلی الله علیه و آله)»...» (72)

ابوبصیر گوید: از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «در صاحب این امر، سنت های چهار پیامبر وجود دارد: سنتی از موسی، و سنتی از عیسی، و سنتی از یوسف، و سنتی از محمد (علیهم السلام).» پس عرض کردم: «سنت موسی چیست؟» فرمود: «ترسان و نگران و منتظر.» گفتم: «سنت عیسی چیست؟» . فرمود:

«آن چه که در مورد عیسی گفته شده، درباره ی او (صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز گفته شود.»
 . پرسیدم: «سنت یوسف کدام است؟» . فرمود: «زندانی شدن و پنهان شدن از دیدگان.» گفتم: «سنت محمد (صلی الله علیه و آله) چه چیز است؟» فرمود: «موقعی که قیام کند، به سیره ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتار خواهد کرد...»

شاهدی از روایات امام رضا (علیه السلام)

راوی گوید از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم: «چه کار کنم با حدیثی که زرعه بن محمد حضرمی از سماعه بن مهران نقل کرده که امام صادق (علیه السلام) گوید: «إِنَّ ابْنِي هَذَا فِيهِ شَبَهٌ مِنْ خَمْسَةِ أَنْبِيَاءَ: يُحْسَدُ كَمَا حُسِدَ يُوسُفُ (علیه السلام)، وَ يَغِيْبُ كَمَا غَابَ يُونُسُ وَ ذَكَرَ ثَلَاثَةَ أَخَرٍ.»
 قَالَ (علیه السلام): «كَذَبَ زُرْعَةُ! لَيْسَ هَكَذَا حَدِيثُ سَمَاعَةَ!» إِيْمَا قَالَ: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ - يَعْنِي الْقَائِمُ - فِيهِ شَبَهٌ مِنْ خَمْسَةِ أَنْبِيَاءَ، وَ لَمْ يَقُلْ ابْنِي...» (73)
از سماعه بن مهران نقل شده که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «همانا، در این فرزندم، شباهت پنج پیامبر وجود دارد: حسد می شود همچنان که یوسف (علیه السلام) مورد حسد شد، و غائب می شود، همچنان که حضرت یونس (علیه السلام) غائب شد، و سه شباهت دیگر را ذکر می کند.»
امام رضا (علیه السلام) در پاسخ پرسش من فرمود: «زرعه، دروغ گفته، و سخن را برگردانیده است و حدیث سماعة، این چنین نیست. سماعه چنین نقل کرده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «در صاحب این امر - یعنی قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - شباهت پنج پیامبر وجود دارد...»
شاید، زرعه، می خواسته روایت امام صادق را بر اسماعیل، فرزند امام صادق (علیه السلام) تطبیق دهند و آن را شاهدی بر مذهب اسماعیلیه قرار دهند، لذا امام رضا (علیه السلام) در یک موضع گیری سریع و به جا فرمودند: «زرعه، دروغ می گوید» و آن گاه اصل حدیث را نقل فرمودند.

محور چهارم - بررسی دلالتی روایت

سنت، در قرآن کریم، با الفاظ و صیغه های مختلفی وارد شده است، که عبارت است از: «سنن» «سنة»، «سنتنا» ، «سنة الاولین» ، «سنة الله»
سنت، یعنی طریق و روشی که غالبا و یا دائما جریان دارد. این طریق معمول و مسلوك، گاهی، طریق و روش گذشتگان است و گاهی طریق و سنت الهی است.
طریق گذشتگان، مانند آیه ی شریف «لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ.» ؛ (74) کافران، به قرآن (ذکر) ایمان نمی آورند و همانا، سنت و طریق گذشتگان نیز چنین بوده است. (75)

روش و طریق الهی، گاهی درباره ی مخالفان و مشرکان است و گاهی درباره ی انبیا صالحان و مؤمنان است.

سنت الهی درباره ی مشرکان، به معنای نابودی و هلاک آنان است. خداوند، می فرماید:

1- «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا» (76)

مراد از این آیه ی شریف، نابودی و به هلاکت رساندن مشرکان است که پیامبرشان (صلی الله علیه و آله) را از شهر و دیارش بیرون کردند، پس در این جا، «هلاک»، همان سنت الهی است.

این که آن را به پیامبران نسبت داده، به این جهت است که این سنت و طریق را خداوند به خاطر انبیا، اتخاذ کرده است. پس معنای این آیه ی شریف - والله العالم - چنین می شود:

«مشرکان را هلاک خواهیم کرد به خاطر سنتی که ما برای پیغمبران پیش از تو، اجرا کردیم و تو، هیچ تغییر و تبدیلی برای سنت ما نخواهی یافت.» (77)

2- «إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمْ» (78) مراد، عذاب و ریشه کن شدن مشرکان است. (79)

3- «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ...» (80) یعنی، عقوبت و نکاتی مانند تبعید و هدر بودن خون شان و... که منافقان و نظایر آنان را به دلیل پافشاری شان، بدان وعده کردیم.

4- «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ» (81) آیا آنان، به جز سنت پیشینیان (عذاب های دردناک آنان) چیزی را انتظار دارند؟ .

مراد، همان روش و طریقه ی الهی است که در اثر مکر و تکذیب آیات خداوند، بر آنان نازل می شود.

مراد از تبدیل سنت، جایگزینی عافیت و نعمت را به جای عذاب است، و مراد از تحویل سنت، منتقل کردن عذاب از گروهی که مستحق آن هستند به کسانی که استحقاق آن را ندارند. (82)

5- «سُنَّتِ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ»؛ (83) سنت و روش الهی در بندگان است که مسلم و مؤکد گردیده، و به هیچ وجه قابل برگشت نیست؛ یعنی، پس از دیدن باس و انتقام خداوند، توبه، قابل قبول نیست. (84)

تا این جا، به مواردی از اجرای سنت های الهی در حق مشرکان و مخالفان لجوج، اشاره گردید، اما اجرای سنت های الهی در انبیا و صالحان:

اجرای سنت های الهی در انبیا و صالحان نیز به انحای مختلف بر قرار بوده است که نمونه هایی از آن ها، به قرار ذیل است:

1- «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ» (85) مراد در این آیه، انبیا و رسولان گذشته است. (86)

2- «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (87)

یعنی، این سنت و طریقه ی دیرینه ی الهی است که انبیا و مؤمنان را اگر در ایمان خود صادق و در نیت خود مخلص باشند، بر دشمنان شان پیروز می گردانیم.

طبق این آیه، هیچ شکستی نصیب مسلمانان نمی شود مگر در اثر مخالفت با خدا و رسول او. (88)

و گاهی سنن، به معنای راه روش گذشتگان، از پیغمبران و امت های صالحی است که در دنیا، رضایت خداوند را در نظر داشته و به سعادت دنیا و آخرت ست یازیده اند.

البته ناگفته نماند که مراد از راه و روش آنان، طریقه ی آنان است به طور اجمال و نه تمامی برنامه ی آنان به طور تفصیل.

البته تفسیر دیگری هم شده که «طریقه» را اعم از راه و روش انبیا و صالحان و غیر آنان تفسیر کردند. آنان گفته اند، مراد از سنت های تمامی گذشتگان، اعم از حق و باطل است. این معنا، شامل صورت اول که در ابتدای بحث

نتیجه

شاید مراد از «سنن الانبیاء» در این روایت و روایات دیگر، همین معنا باشد، یعنی، شیوه ها و راه و روش های زندگی انبیای سابق که یکی از آن ها همان غیبت ها و پنهان شدن از مردم بوده است. این غیبت ها، یا به امر خداوند عزوجل بوده و یا به لحاظ ترس از دشمنان خدا است. این غیبت ها، برای بسیاری از انبیا، به وقوع پیوسته است.

غیبت ها و پنهان شدن انبیا

- 1- حضرت ادریس؛ ایشان، پس از جریانی که میان ایشان و جباران زمان به وقوع پیوست، به مدت بیست سال، غائب بودند (90) و پس از آن، ظاهر گشتند و به پیروان خود نوید فرج و قیام قائم از فرزندان خود، یعنی حضرت نوح را دادند و سپس از نظرها غایب شدند. خداوند، او را به آسمان برده و پیروان او، قرن ها و نسل ها، پیوسته، منتظر قیام نوح بودند، تا این که حضرت نوح ظاهر گردید. (91)
- 2- حضرت نوح؛ ایشان نیز تا سن چهار صد و شصت سالگی، یعنی پیش از بعثت، غیبت در او محقق بود. (92)
- 3- حضرت صالح؛ ایشان نیز برهه ای از زمان، از قوم خود غائب گردید و هنگامی که بازگشت، او را نشاخشند و مردم، به سه گروه منکر و شاک و اهل یقین، تقسیم شدند. (93)
- 4- حضرت ابراهیم (علیه السلام)؛ مرحوم صدوق می فرماید، غیبت حضرت ابراهیم، شبیه به غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) است، بلکه از آن هم شگفت انگیزتر است. ایشان از هنگام انعقاد نطفه تا زمانی که مامور به تبلیغ شد، در مخفی گاه بود. و پس از آن، دو غیبت دیگر هم داشت. بار سوم، ایشان به تنهایی، در بلاد سیر و سیاحت می کرد. (94)
- 5- حضرت یوسف؛ مدت غیبت ایشان، بیست سال بود. سه روز در چاه و چند سال در زندان و باقی آن را در پادشاهی گذراند. (95)
- 6- حضرت موسی (علیه السلام)؛ به مدت بیست و هشت سال از قوم خود ناپدید شد و پس از آن که او را شناختند، باز هم به مدت پنجاه و اندی سال، غائب گردید. (96)
- 7- حضرت شعیب؛ به مدت مدیدی از قوم خود غائب شد و سپس برگشت. (97)
- 8- حضرت اسماعیل صادق الوعد؛ ایشان، به مدت یک سال از قوم خود غائب شد. (98)
- 9- حضرت الیاس؛ ایشان، به مدت هفت سال، از قوم خود غائب و در بیابان ها متواری بود. (99)
- 10- حضرت سلیمان؛ ایشان نیز مدت طولانی از قوم خود غائب بود. (100)
- 11- حضرت دانیال؛ ایشان، به مدت نودسال، از قوم خود ناپدید، و در دست بخت النصر، اسیر بود. (101)

14- حضرت عیسی؛ ایشان، غیبت های متعددی داشتند که در بلاد به سیاحت می پرداخت. و قوم او، از وی خبری نداشتند. یک بار، غیبت ایشان، در مصر و شام، دوازده سال طول کشید. مجموع غیبات ایشان را تا دویست و پنجاه سال هم گفته اند. (103)

پس مراد از سنن انبیا که در حق مهدی، جاری می شود، همین غیبت های طولانی، و دوری از انظار و چشمان مؤمنان، بلکه همگان است.

تا این جا بحث پیرامون حدیث اول از سلسله احادیثی که در آن علل غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) بیان شده، به پایان رسید، در درس های آینده، حدیث دوم را که در آن، علت دیگری نقل شده، مطرح و بحث خواهیم کرد. ان شاء الله.

ادامه دارد...

نوشته ی حاضر تقریر سلسله ی درس های «حدیث شناسی مهدویت» از استاد شیخ نجم الدین طبسی است که در «مرکز تخصصی مهدویت» در قم برای جمعی از طلاب و دانش پژوهان ارائه شده است. از تلاش برادر حجة الاسلام سید حسن واعظی از دانش پژوهان کوشای این مرکز در تدوین این درس ها سپاسگذاری می شود.

پی نوشت ها :

(1) بحار، ج 52، ص 90، ح 3.

(2) همان، ح 4.

(3) همان، ح 4.

(4) در کمال الدین، «ذالک»، است.

(5) در کمال الدین «لان» است.

(6) انشقاق: 19.

(7) علل الشرایع، ج 1، ص 245، ح 7؛ کمال الدین، ص 481. هر دو کتاب، از شیخ صدوق است. بحارالانوار از هر دو نقل کرده است. بحار، ج 52، ص 90؛ منتخب الاثر از بحار و آن از عیون اخبار الرضا نقل می کند. ص 326، ح 18.

(8) سلسله سند علل الشرایع: حدیثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار، عن ابیه، عن محمد بن احمد بن یحیی

عن احمد بن الحسین بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الانباری.

(9) علل الشرایع، ج 1، ص 285، باب 179، ح 2؛ بحارالانوار، ج 52، ص 90، ح 2. ظاهرا روایت از امام جواد (علیه السلام) است.

(10) محمد بن الفرغ الرخجی، من اصحاب الرضا (علیه السلام)، ثقة. قال الشیخ و العلامة. و ذکره الشیخ ایضا فی اصحاب الجواد (علیه السلام) والهادی (علیه السلام)، و قال النجاشی: انه روی عن ابی الحسن موسی (علیه السلام). و روی المفید فی الارشاد ما یدل علی مدحه و علو منزلته. وسائل، ج 20، ص 339 و مرحوم خویی در کتاب معجم، ج 17، ص 132، فرموده: «ایشان، از امام جواد نقل کرده اند». پس معلوم می شود که مقصود از

ابوجعفر (عليه السلام)، (امام جواد) است. و احتمال می رود مراد محمد بن الفرّج کوفی باشد که از اصحاب امام صادق (عليه السلام) است.

- (11) کافی، ج 1، ص 343، باب فی الغیبة، ح 31؛ مرآة العقول، ج 4، ص 61، ح 31.
(12) کمال الدین، ج 2، ص 346، ب 33، ح 32؛ بحارالانوار، ج 52، ص 95، ح 8.
(13) کافی، ج 1، ص 326، باب فی الغیبة، ح 2 و ح 3؛ مرآة العقول، ج 4، ص 34، ح 2؛ همان، ص 35، ح 3، بحارالانوار، ج 52، ص 95، ح 10؛ علل الشرایع، ص 286، ح 4. مانند حدیث علی بن جعفر از برادر خود امام کاظم (عليه السلام)؛ کمال الدین، 351، باب 34، ح 1؛ کافی، ج 1، ص 376، باب فی الغیبة، مرآة العقول، ج 4، ص 34.
(14) علل الشرایع، ج 1، ص 284، باب 179، ح 1؛ بحارالانوار، ج 52، ص 90، ح 1.
(15) بحارالانوار، ج 52، ص 91، ح 5؛ «ان للغلام» .
(16) کمال الدین، ج 2، ص 481، باب 44، ح 7. علل الشرایع، ص 243، باب 179، ح 8.
(17) غیبت نعمانی، ص 177، باب 10 (فصل چگونگی غیبت آن حضرت)، ح 21.
(18) همان، ص 176، باب 10، (فصل چگونگی غیبت آن حضرت) ح 18، 19 و 20؛ همان، ص 172، باب 10 (فصل غیبت آن حضرت و فصول آن) ح 6؛ کمال الدین، ج 2، ص 481، باب 44، ح 7، 8، 9 و 10؛ همان، ص 346، باب 33، ح 32؛ کافی، ج 1، ص 378، باب فی الغیبة، ح 5؛ و همان، ص 379، ح 9، ص 382، 18 و 29؛ بحارالانوار، ج 52، ص 91، ح 5؛ همان، ص 96، ح 16؛ همان، ص 97، ح 17، 18، 19 و 20؛ همان، ص 98، ح 21 و 22.

(19) مائده، 101.

- (20) الاحتجاج، ج 2، 285؛ کمال الدین، ج 2، ص 485، ب 45، ح 4؛ بحارالانوار، ج 52، ص 92، ح 7.
(21) کافی، ج 1، کتاب الحجة، باب فی الغیبة، ص 384، ح 27؛ مرآة العقول، ج 4، ص 58، ح 27.
(22) عهد و عقد و بیعت از نظر معنا با هم متقارب و نزدیک هست و گویا هم دیگر را تاکید می کنند. محتمل است که مراد از عهد، وعده با خلفای جور باشد. بدین معنا که آن ها را رعایت، مراعات کند. یا این که مراد، ولایت عهدی باشد، همانند امام رضا (عليه السلام) و مراد از عقد، پیمان مصالحه و آتش بس باشد، همانند امام حسن (عليه السلام) و مراد از بیعت، اقرار و اعتراف ظاهری به خلافت غیر باشد. مرآة العقول، ج 4، ص 58.
(23) فتح: 25.

(24) علل الشرایع، ج 1، ص 147؛ بحارالانوار، ج 52، ص 97، ح 19.

(25) علل الشرایع، ج 1، ص 147.

- (26) کمال الدین، ج 2، ص 481، باب 44 (علة الغیبة)، ح 11؛ علل الشرایع، ج 1، ص 287، ح باب 179. بحارالانوار، ج 52، ص 91، ح 4 (علة الغیبة)، ح 8؛ منتخب الاثر، باب 28 (فی علة غیبتة)، ص 330، ح 1.
(27) کمال الدین، ج 2، ص 481، باب 44 (علة الغیبة)، ح 11؛ علل الشرایع، ج 1، ص 287، ح باب 179. بحارالانوار، ج 52، ص 91، ح 4 (علة الغیبة)، ح 8؛ منتخب الاثر، باب 28 (فی علة غیبتة)، ص 330، ح 1.
(28) رجال الخویی، ج 18، ص 189.

(29) قاموس الرجال، محمد تقی تستری، ج 10، ص 96.

(30) تنقیح المقال، شیخ عبدالله المامقانی، ج 3، ص 220: «لاشبهة فی كونه امامیا و كونه شیخ اجازة یغنیه عن التوثیق، فهو بحكم الثقة.» .

- (31) این کتاب به نام «رجال المجلسی» منتشر شده، و این مطلب در ص 177 به شماره 375 آمده است.
- (32) تنقیح المقال، مرحوم مامقانی، ج 1، ص 226.
- (33) رجال الخویی، ج 4، ص 122 و 133.
- (34) فهرست، شیخ طوسی، ص 64.
- (35) رجال، شیخ طوسی، ص 463.
- (36) خلاصة الاقوال، قسم 1، ص 127، تحقیق: نشر الفقاهة.
- (37) تنقیح المقال، ج 1، ص 384.
- (38) رجال الخویی، ج 6، ص 316.
- (39) محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش السلمی السمرقندی، ابوالنضر المعروف بالعیاشی. ثقة، صدوق... وسائل الشیعة، ج 20، ص 342. دار احیاء التراث العربی.
- (40) نجاشی، ص 35.
- (41) فهرست، شیخ، ص 136.
- (42) رجال، شیخ طوسی، ص 497؛ اختیار معرفة الرجال الکشی، رقم 1014؛ خلاصة الاقوال، قسم 1، ص 247- نشر الفقاهة، معجم الرجال، ج 2، ص 315.
- (43) رجال الخویی، ج 17، ص 230.
- (44) رجال، شیخ طوسی، ص 458؛ المعجم الموحد، ج 1، ص 172.
- (45) تنقیح المقال، ج 1، ص 207.
- (46) معجم رجال الحديث الخویی، ج 4، ص 33.
- (47) قاموس الرجال، ج 2، ص 565.
- (48) تنقیح المقال، ج 3، ص 255.
- (49) واقفی المذهب، الا انه جيد التصانیف، نقی الفقه، حسن الانتقاد، (الانتقاء) کثیر الحديث. قاله العلامة والشیخ. و قال النجاشی و العلامة: «انه فقیه ثقه». و ذکر النجاشی ای واقفیا ایضا. وسائل الشیعه، ج 20 (الخاتمة)، ص 170. خلاصة الاقوال: 212، چاپ رضی، رجال ابن داوود: 442، الفهرست، شیخ طوسی: 51.
- (50) معجم رجال الحديث الخویی، ج 5، ص 117.
- (51) تنقیح المقال، ج 1، ص 381.
- (52) معجم رجال الحديث، خویی، ج 6، ص 302.
- (53) مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 281.
- (54) خلاصة الاقوال: ص 165.
- (55) کلیات فی علم الرجال: 152.
- (56) شیخ طوسی در «کتاب الغیبة» در مورد ایشان می فرماید: «معلی از پیروان محکم و یا یکی از خدمتگزاران حضرت امام صادق (علیه السلام) بود و در پیش امام، جزء محمودین و پسندیده ها محسوب می شد و راه و روش امام را طی می کرد. مرحوم آقای خویی، از او خیلی دفاع می کند و می گوید: «هیچ مشکلی در وثاقت اش نداریم.» رجوع شود به الغیبة، ص 347- مؤسسة المعارف الاسلامیة - ؛ نتایج مقیاس الهدایة، ج 7، 345.
- (57) اصحاب ابومسلم مروزی بودند.

- (58) مجمع البحرين، ج 3، ص 74.
- (59) الكافي، ج 8، ص 331، ح 509.
- (60) معجم رجال الحديث، خویی، ج 8، ص 36.
- (61) الكافي، ج 8، ص 264، ح 383.
- (62) كافي، ج 8، ح 383.
- (63) كافي، ج 4.
- (64) سفينة البحار، ج 5، ص 353.
- (65) خلاصة الاقوال، ص 165، باب 10، شماره 479. البته آقای خویی از مبنای خود نسبت به رجال کامل الزیارات در اواخر عمرشان برگشته است.
- (66) معجم رجال الحديث، خویی، ج 8، ص 37.
- (67) ا کمال الدین، ج 2، ص 345، ب 33، ح 31.
- ب - الايقاظ من الهجعة، ص 326، ب 10، ح 39.
- ج - بحارالانوار، ج 51، ص 146، ب 6، ح 14.
- (68) ا کمال الدین، ج 1، ص 136؛ البرهان، ج 2، ص 24؛ بحارالانوار، ج 51، ص 215.
- ب) قصص الانبياء، ص 98؛ بحارالانوار، ج 11، ص 386.
- (69) ا کمال الدین، ج 2، ص 350؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 459؛ بحارالانوار، ج 51، ص 216، نورالثقلين، ج 4، ص 125.
- ب) کمال الدین، ج 2، ص 34؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 471.
- (70) ا کمال الدین، ج 2، ص 350؛ دلائل الامامة، ص 251؛ الخرائج، ج 2، ص 936؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 474؛ بحارالانوار، ج 51، ص 223.
- ب) کمال الدین، ج 2، ص 28؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 258.
- (71) ا کمال الدین، ج 1، ص 321، ب 31، ح 3. اعلام الوری، ص 402؛ كشف الغمة، ج 3، ص 32؛ الصراط المستقیم، ج 2، ص 238؛ بحارالانوار، ج 51، ص 217.
- ب) کمال الدین، ج 1، ص 322، ح 4 و 5؛ بحارالانوار، ج 51، ص 217.
- (72) الغيبة، نعمانی، ص 164؛ الامامة والتبصرة، ص 93، اثبات الوصية، ص 226؛ کمال الدین، ج 1، ص 152، 326، 327، 329؛ دلائل الامامة، ص 291؛ تقریب المعارف، ص 190؛ کنز الفوائد، ص 175؛ الغيبة طوسی، ص 140 و 261؛ اعلام الوری، ص 403؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 460، 468، 469 و 513؛ بحارالانوار، ج 14، ص 339؛ همان، ج 51، ص 216.
- (73) الکشی، ص 476، الرقم 904، ابوعمرو قال: سمعت حمدويه، قال: زرعة بن محمد الحضرمي واقفي؛ معجم رجال الحديث، ج 4، ص 165.
- (74) حجر: 13.
- (75) الميزان، ج 12، ص 141.
- (76) اسراء: 77.
- (77) الميزان، ج 13، ص 175.

- 78) كهف: 55.
- 79) الميزان، ج 13، ص 331.
- 80) احزاب: 62.
- 81) فاطر: 43.
- 82) الميزان، ج 7، ص 58.
- 83) غافر: 85 .
- 84) الميزان، ج 17، ص 357.
- 85) احزاب: 17.
- 86) الميزان، ج 16، ص 332.
- 87) فتح: 23.
- 88) الميزان، ج 18، ص 312.
- 89) الميزان، ج 4، ص 299.
- 90) كمال الدين، از ص 127 به بعد؛ الشيعة والرجعة، ج 1، ص 280.
- 91) كمال الدين، ج 1، ص 127.
- 92) كمال الدين، ح 1، ص 135؛ الشيعة والرجعة، ج 1، ص 285.
- 93) كمال الدين، ح 1، ص 136؛ الشيعة والرجعة، ج 1، ص 285.
- 94) كمال الدين، ح 1، ص 139؛ الشيعة والرجعة، ص 28.
- 95) الشيعة والرجعة، ح 1، ص 288؛ الكامل فى التاريخ، ح 1، ص 54.
- 96) الشيعة والرجعة، ج 1، ص 288- كمال الدين، ح 1، ص 145.
- 97) الشيعة والرجعة، ح 1، ص 390.
- 98) الشيعة والرجعة، ح 1، ص 290.
- 99) الشيعة والرجعة، ج 1؛ ص 292.
- 100) الشيعة و الرجعة، ح 1، ص 293.
- 101) الشيعة و الرجعة، ج 1، ص 296.
- 102) الشيعة و الرجعة؛ ج 1، ص 296- 298.
- 103) الشيعة و الرجعة، ج 1، ص 299.

تدوين: سيد حسن واعظى

منبع : انتظار ، تابستان 1381، شماره 4